



| | | |
|--|---|----|
| در گلستان بلبل و در انجمن پروانه باش | هرکجا دام تماشایی که بینی دانه باش | ۱ |
| کفر و دین را پرده‌دارِ جلوۀ معشوق دان | گاه در بیت‌الحرام و گاه در بتخانه باش | ۲ |
| نور حسنِ لاابالی تا کجا سر برزند | بلبلِ هر بوستان و جغدِ هر ویرانه باش | ۳ |
| جلوۀ مردانِ راه از خویش بیرون رفتن است | جوهرِ مردی نداری، چون زنان در خانه باش | ۴ |
| دامنِ هر گل مگیر و گردِ هر شمعی مگرد | طالبِ حسنِ غریب و معنی بیگانه باش | ۵ |
| خضرِ راهِ رستگاری دل به دست آوردن است | در مذاقِ کودکان شیرینی افسانه باش | ۶ |
| دست تا از توست، دست از دامنِ ریزش مدار | تا نمی در شیشه داری تشنهٔ پیمانه باش | ۷ |
| تا شوی چشم و چراغِ این جهان چون آفتاب | پوششِ هر تنگدست و فرشِ هر ویرانه باش | ۸ |
| بی محبت مگذران عمرِ عزیزِ خویش را | در بهارانِ عنده‌لیب و در خزانِ پروانه باش | ۹ |
| سنگِ طفلان می دهد کیفیتِ رطلِ گران | نشأهٔ سرشار می خواهی برو دیوانه باش | ۱۰ |
| صحبتِ شبهای میخواران ندارد بازگو | چون ز مجلس می روی بیرون، لبِ پیمانه باش | ۱۱ |
| ما زبانِ شکوه را در سرمه خوابانیده‌ایم | ای سپهرِ بی‌مروت، در جفا مردانه باش | ۱۲ |
| تا مگر صائب چراغ گشته‌ات روشن شود | هر دلِ گرمی که یابی گردِ او پروانه باش | ۱۳ |

وزن: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (رمل مثنی محذوف)

